

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی اصطیادی بودن قاعده عدل و انصاف

بحث در این بود که ببینیم از این روایاتی که بعضی از فقها خواستند از این روایات قاعده‌ی عدل و انصاف را استفاده کنند آیا از این روایات این مطلب استفاده می‌شود یا خیر؟ قبل از اینکه دنباله‌ی بحث روایات را متعرض شویم این نکته را می‌خواهم عرض کنم که ما در میان قواعد فقهیه این معنا که تقریباً مسلم شده که بعضی از قواعد فقهیه عنوان اصطیادی را دارد، یعنی خود این قاعده در روایات تصریح نشده اما مستفاد از روایات است. مثلاً «کلّ ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» یا «ما لا یضمن بصحیحه لا یضمن بفاسده» در هیچ آیه و روایتی یک چنین تعبیری نداریم اما فقها می‌گویند در بیع صحیح ضمان است در بیع فاسد ضمان است، در هبه‌ی صحیح ضمان نیست و در هبه‌ی فاسد هم ضمان نیست، از این موارد و مصادیق آمدند قاعده را اصطیاد کردند، در ما نحن فیه هم این قاعده‌ی عدل و انصاف را به عنوان قاعده‌ی اصطیادی می‌خواهند مطرح کنند. نکته‌ی ای که در ذهن ماست - البته یک مقداری نیاز به بررسی بیشتر هم دارد، اما من اصل نظریه را مطرح می‌کنم و آقایان دنبال کنید ببینید این نظریه را آیا می‌شود اثبات کرد یا نه - به نظر ما اصلاً قاعده‌ی اصطیادی یک امر غیر صحیحی است، ما نمی‌توانیم بگوئیم ائمه‌ی معصومین علیهم السلام یک قاعده‌ی کلیه فقهیه مطرح بوده، در یک مواردی هم آمدند از آن قاعده استفاده کردند اما تصریح به این قاعده نکردند!

ائمه عنوان یک مرجع تقلید را ندارند که فرض کنید یک فتوا در یک موردی بدهد، یا عنوان قاضی را ندارد که بخواهد فصل خصومت کند در یک موردی و مشکل را حل کند، ائمه مبین احکامند، این عنوان مبینیت اقتضا می‌کند که در موردی که قاعده‌ای وجود دارد آن را بیان کنند، حتی در موردی که می‌بینند لازم است مستند قرآنیش هم ذکر شود آن را ذکر می‌کنند. این اشکالی که علمای اهل سنت می‌کنند و می‌گویند شیعه و علمای شیعه به قرآن کم‌توجه و کم‌اهمیت‌اند حرف باطلی است. ما قبول داریم قرائت اهل سنت از ما بیشتر است اما استدلالی که فقهای امامیه و ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام در روایات به آیات قرآن کردند، این اصلاً قابل مقایسه‌ی با اهل سنت نیست، شما ببینید استدلالی که ائمه‌ی ما به آیات قرآن کرده‌اند، ببینید علمای اهل سنت، حالا از آن صحابی که اینها قول آنها را مطلقاً معتبر می‌دانند چقدر در اینجا استدلال وجود دارد. یک وقتی ما در مرکز فقهی این طرح را مطرح کردیم اما متأسفانه پیاده نشد و دنبال هم نشد که بررسی کنیم ببینیم مقدار استدلالی که ائمه‌ی ما به آیات قرآن کردند چقدر است؟

مقدار استدلالی که اهل سنت به آیات قرآن دارند چقدر است؟ گفتیم قرائت آنها زیاد است و هر روز می‌خوانند، اما استدلال آنها

چقدر است؟ استناد آنها به قرآن چقدر است؟ علي اَحوال این را می‌خواهم عرض کنم که ائمه علیهم السلام چون عنوان مبین احکام بودند اگر در يك موردی يك قاعده‌ای مطرح بوده آنرا به عنوان قاعده‌ای کلیه مطرح می‌کردند، نه اینکه در يك موردی حکم را جزئی ذکر کنند و تمام شود. شما ببینید ائمه وقتی راجع به مسح پا، اگر در ناخن پا مشکلی پیدا شده باشد می‌فرماید امسح علي الجبيرة ما جعل عليكم في الدين من حرج، به قاعده‌ی لا حرج تمسك کردند، به قاعده‌ی یرید الله بكم الیسر و لا یرید بكم العسر تمسك کردند، جاهایی که قاعده بوده بنای ائمه این بوده که آن کبرای کلی را ذکر کنند، حالا این را می‌خواهم نتیجه بگیرم؛ ما در مورد عدل و انصاف چیزی به نام کبرای کلی در کلمات ائمه نداریم و طبق این بیانی که الآن عرض کردم، حالا عرض کردم يك مطلبی است که اگر بیرون از مجلس اینجا گفته شود خیلی‌ها استیحا می‌کنند می‌گویند قواعد اصطیادیه داریم، ما هم مثال می‌زنیم می‌گوئیم ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده، که آن را هم اثبات کردیم چنین چیزی نداریم، سال گذشته این قاعده را مفصل بحث کردیم، یعنی قواعد اصطیادیه وقتی بحث می‌شود آخر الامر به این نتیجه می‌رسیم که چنین کبرایی وجود ندارد.

این می‌تواند مؤید همین نظر ما بشود که اصلاً قاعده‌ی اصطیادی درست نیست، اگر يك چیزی بخواهد قاعده باشد، یا باید در قرآن، یا در سنت پیامبر یا ائمه معصومین علیهم السلام بیان شود و تصریح به آن شود، اگر تصریح شد ما بتوانیم به عنوان قاعده از آن استفاده کنیم و الا با چند مورد جزئی نمی‌توانیم عنوان قاعده را استفاده کنیم. ادعای ما این است که می‌گوییم چیزی به نام قاعده‌ی اصطیادی نداریم، قاعده باید در کلمات ائمه به آن تصریح شود، حالا این را عرض کردم مطلبی است که در ذهن ما هست و نیاز به تتبع هم دارد، باید يك مقدار تتبع بیشتر شود ببینیم آیا این نظر را می‌شود به کرسی نشاند یا نه؟ ما گفتیم از نظر عقلاً دو نفر سر يك دابه‌ای دعوا دارند و هر يك می‌گویند تمام این دابه مال من است، این می‌گوید يك ذره از آن را حق نداری به دیگری بدهی و او هم همین را می‌گوید، حال اگر گفتیم نصف مال او و نصف مال این، چنین چیزی ارتکاز عقلایی نیست مگر ظلم باشد. ائمه علیهم السلام شیوه‌ی استنباط را در بحث‌هایشان یاد می‌دادند، اگر واقعاً در چنین موردی يك قاعده‌ای نزد آنها به نام قاعده‌ی عدل و انصاف بود باید بیان می‌کردند، چطور قرعه را بیان کردند، چطور این همه قواعد دیگر را بیان کردند، این را هم بیان می‌کردند.

بیان دیگر از روایت اول و دوم

ما این دو روایت را دیروز خواندیم و گفتیم این «جعلتها علیهما نصفین»، به عنوان يك امر غیر لزومی مطرح باشد، حالا می‌خواهیم يك بیان دیگری هم بگوئیم که باز نزدیک به همین مطلب است. بگوئیم امام می‌فرماید من این را به صورت دو نصف قرار می‌دهم، یعنی من اینها را صلح می‌دهم به طوری که نصفش را این بردارد و به او بدهد، مثل اینکه الآن، ولو مراجع نماینده حضرت حجت (عج) هستند ولی باید باز بگوئیم بلا تشبیه، حالا اگر آمدیم گفتیم يك مرجع تقلید اظهار کردند که من می‌گویم يك سوم را تو بردار و دو سوم را او بردارد و او هم قبول کرده، این در حقیقت به صلح برمی‌گردد، این «جعلتها علیهما نصفین» یعنی «اصلحتُ بینهما بالتصصیف»، من با تنصیف بین اینها مصالحه برقرار می‌کنم، اگر گفتید این عنوان صلح دارد این ربطی به قاعده‌ی عدل و انصاف ندارد. دیروز عرض کردیم قاعده‌ی عدل و انصاف می‌گوید وقتی همه‌ی راه‌ها بسته شد اگر دو نفر ادعا دارند بالتصصیف شریک می‌شوند، چه بخواهند و چه نخواهند! اگر سه نفر ادعا دارند بالتثلیث شریک می‌شوند، چهار نفر ادعا دارند بالتربیع شریک می‌شوند، اما اینجا امام می‌فرماید جعلتها علیهما نصفین، من صلح بین‌شان برقرار می‌کنم به این دو نصف.

ما عرض کردیم به نظر ما در این موارد، یعنی دیروز مقدمه اشکال را این ذکر کردیم که آیا چنین موردی از موارد ادله‌ی قرعه هست یا نه؟ مسلماً هست. اینجا الآن نزاعی شده در این دابه، مشکل، هم ظاهراً و هم واقعاً، ظاهراً اینکه از راه اصول عملیه راهی نداریم، واقعاً هم نمی‌دانیم که آیا این مال این است یا مال او؟ ما گفتیم اینجا این مورد، مسلماً از موارد ادله‌ی قرعه هست. اگر گفتیم این جعلتها می‌شود عدل و انصاف، بعد می‌گوئیم نسبت قاعده‌ی عدل و انصاف با ادله‌ی قرعه چگونه است؟ آیا قرعه مقدم بر عدل و انصاف است یا عدل و انصاف مقدم بر قرعه؟ یا اینکه چه بسا مخیرند، بخواهند از راه قرعه عمل کنند و یا از راه عدل و انصاف عمل کنند. يك تعبیری را دیشب در کلمات مرحوم شیخ مرتضی حائری پسر مؤسس حوزه دیدم. تعبیر ایشان این است که می‌گوید لأنّ القرعة اعدل من العدل و الانصاف[1]، حرف درستی هم هست، یعنی اگر ما بخواهیم از راه قرعه وارد شویم، در

قرعه حق به حق دار می‌رسد، چون با قاعده عدل و انصاف يك مقدار از حق به حقدار می‌رسد و مقداری هم به غیر ذي‌حق می‌رسد بخلاف قرعه، حال این جهت هم بگذارید کنار، بگوئید اعدلیت نیست!

ما در جواب شما این را عرض می‌کنیم که اگر این روایات عدل و انصاف را استفاده نکردیم، بگوئیم آقا اینها رجحان دارد، پس منافاتی با ادله‌ی قرعه هم ندارد، ادله‌ی قرعه اینجا را هم می‌گیرد. دوم اینکه اگر گفتیم از این روایات عدل و انصاف استفاده می‌شود، بگوئیم در این دومورد یا يك مورد، آمدند قاعده‌ی عدل و انصاف را بر ادله‌ی قرعه مقدم کردند، مواردی هم داریم، روایات معارضی داریم بین امام صادق علیه السلام و ابوحنیفه يك سؤال و جوابی رد و بدل شده که ابوحنیفه از راه قاعده‌ی عدل و انصاف خواسته وارد شود، امام صادق فرموده اینجا جای قرعه است و رد کرده است. آیا بگوئیم به اختلاف موارد است، بگوئیم قرعه در بعضی از موارد هست، عدل و انصاف جاری نمی‌شود، عدل و انصاف در بعضی از موارد هست قرعه جاری نمی‌شود، در بعضی از موارد هم ما می‌خوریم. روایت سوم [2] در جلد هجدهم وسائل الشیعه صفحه 450 محمد بن علی بن الحسین به اسناد عن عبدالله بن المغیره عن غیر واحد من اصحابنا عن ابي عبدالله علیه السلام في رجلين، كان معهما درهمان؛ دو درهم در نزد دو نفر است و قال أحدهما الدرهمان لي، یکی گفت هر دو درهم مال من است، قال الآخر هما بيني وبينك، در این دو درهم شریکیم،

حضرت فرمود فقال أما الذي قال هما بيني وبينك فقد أقر بأن أحد الدرهمين ليس له، آنجا که آمده گفته هما بيني وبينك، او اقرار کرده يك درهم برای او نیست و برای رفیقش است، پس یکی می‌گوید هر دو مال من است و دیگری گوید نصف مال من و نصف مال توست، هما بيني وبينك، حضرت فرمودند «فقد أقر بأن أحد الدرهمين ليس له...» خودش اقرار کرده، این اقرار العلاء علي انفسهم تصریح روایات است، اصلاً قواعد فقهیه واقعاً اگر باشد ائمه تصریح کردند، پس سردرهم دومی نزاع است، و یقسم الآخر بینهما، دیگری بین این دو تا تقسیم می‌شود، نصف را به او می‌دهیم که گفت هر دو درهم مال من است و نصف را می‌دهیم به کسی که گفت يك درهم مال من است، نتیجه می‌شود يك درهم و نیم در اختیار آن کسی قرار می‌گیرد که می‌گوید هر دو درهم مال من است، نیم درهم در اختیار کسی قرار می‌گیرد که می‌گوید يك درهم مال من است، اینجا کلمه‌ی جعلت را که حمل بر صلح کنیم نیست، اما یقسم، بگوئیم لازم است که این چنین تقسیم شود، یا اینکه این هم رجحان دارد برای از بین رفتن ظهور در این دارد که راه همین است، این روایت ظهور روشنی دارد که راه همین است که دیگری را بین این دو تا تقسیم کنند.

روایت چهارم [3] محمد بن علی بن الحسین (صدوق) باسناد عن السكوني - روایت موثق است - عن الصادق عن ابیه فی رجل استودع رجلاً دینارین، يك مردی دو دینار پیش کسی ودیعه گذاشت، فاستودعه آخر دیناراً، دیگری هم يك دینار ودیعه گذاشت، فضاء دینار منها، يك دینار از این دینارها گم شد، قال علیه السلام يعطي صاحب الدینارین دیناراً به آن کسی که دو دینار ودیعه گذاشته يك دینار داده می‌شود و یقسم الآخر بینهما، این دیناری هم که موجود است را بین این دو تا تقسیم می‌کنند. روایت پنجم [4] آخرین روایت این است: عَنْ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فِي الرَّجُلِ يَبْضَعُهُ الرَّجُلُ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا فِي ثَوْبٍ، يَبْضَعُهُ يَعْنِي كَسِي مَيَّابِدَ بِهِ دِغْرِي پُول می‌دهد، سی درهم داده و گفته برو برای من لباس بخر و آخر عشرين درهم، دیگری به او بیست درهم داده، فَبِعَثْ بِالثَّوْبَيْنِ، آن شخص هم رفت دو تا لباس خرید و برای اینها فرستاد فلم يعرف هذا ثوبه و لا هذا ثوبه، هیچ کدام ندانستند که این مال کدام يك از اینهاست؟

این لباس مال کسی است که سی درهم داده، یا مال آن کسی است که 20 درهم داده، آن لباس هم همینطور. حضرت فرمود هر دو لباس را بفروشد و يعطي صاحب الثلاثين ثلاثة اخماس الثمن، سه پنجم پول را بدهند به آن کسی که سی درهم داده بود و للآخر خمسي الثمن، دو پنجم را بدهند به کسی که 20 درهم داده، بعد سائل می‌گوید قلت فإن صاحب العشرين قال لصاحب الثلاثين إخترا أيهما شئت، سائل می‌گوید عرض کردم آن کسی که 20 درهم داده بود به آن کسی که 30 درهم داده بوده گفته تو هر کدام از لباس ها را می‌خواهی انتخاب کن، حضرت فرمود قد انصفه، این انصاف داده بود. اینجا شاهد چیست؟ اولاً آیا شاهد

قسمت اول روایت است یا آخر؟ قسمت اول این است که حضرت میگوید بیاع الثوبان و سه پنجم پول داده می شود به صاحب الثلاثین و دو پنجم هم به صاحب عشرین، که ظاهر استدلال به این روایات، ولو من ندیدم در مجموع این استدلالاتی که میکنند این روایت را هم بیاورند ولی این روایت هم جزء روایات می شود و کسانی که می خواهند به عدل و انصاف استدلال کنند، اینجا بتوانند استدلال کنند. آیا اینجا این راه ترغیبی را امام فرموده؟ فرموده بهتر این است و بعد سائل گفته که صاحب 20 درهم به صاحب 30 درهم گفته که هر کدام را خواستی انتخاب کن، بگوئیم او لزومی ندارد، احترامی کرده و گفته خودت هر کدام را می خواهی انتخاب کن. حالا اینجا اگر گفتند قرعه می اندازیم کدام مال من و کدام مال تو، ادله ی قرعه در اینجا جریان پیدا می کند. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين .

: المستفاد من مكتوباتنا من محاضراته في بحث الخمس، ورود أكثر أدلة القرعة في موارد تراحم الحقوق «مختار شيخنا الحائري مع تقيدها بصورة الجهل مما له تعين في الواقع، إلا أنها تقدم على قاعدة العدل و الإنصاف؛ لكونها أعدل من قاعدة العدل و الإنصاف» الشيخ محمد الفاضل اللكراني، قاعده القرعه، ص 28..

[1] . «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي رَجُلَيْنِ كَانَ مَعَهُمَا دِرْهَمَانِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا الدِّرْهَمَانِ لِي وَ قَالَ الْآخَرُ هُمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَقَالَ أَمَّا الَّذِي قَالَ هُمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَقَدْ أَفْرَأَ أَنَّ أَحَدَ الدِّرْهَمَيْنِ لَيْسَ لَهُ وَ أَنَّهُ لِصَاحِبِهِ وَ يُقْسَمُ الْآخَرُ بَيْنَهُمَا وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَ رَوَاهُ أَيْضاً بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ وَ يُقْسَمُ الدِّرْهَمُ الثَّانِي بَيْنَهُمَا نِصْفَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع نَحْوَهُ» وسائل الشيعه، ج 18، ص 450، ح (24022) 1

[2] « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ ع فِي رَجُلٍ اسْتَوْدَعَ رَجُلًا دِينَارَيْنِ فَاسْتَوْدَعَهُ آخَرَ. وَ رَوَاهُ فِي الْمُفَنِّعِ مُرْسَلًا وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ دِينَارًا فَضَاعَ دِينَارٌ مِنْهَا قَالَ يُعْطَى صَاحِبُ الدِّينَارَيْنِ دِينَارًا وَ يُقْسَمُ الْآخَرُ بَيْنَهُمَا نِصْفَيْنِ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْنَادِهِ عَنِ السَّكُونِيِّ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ وَ يَقْسِمَانِ الدِّينَارَ الْبَاقِي بَيْنَهُمَا نِصْفَيْنِ هَاشِمُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَقَضَى أَنَّ لِصَاحِبِ الدِّينَارَيْنِ دِينَارًا» همان، صص 452 و 453، ح (24025) 2.

[3] [4] «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فِي الرَّجُلِ يُبْضِعُهُ الرَّجُلُ ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا فِي تَوْبٍ وَ آخَرُ عَشْرِينَ دِرْهَمًا فِي تَوْبٍ فَبِعَتْ بِالتَّوْبَيْنِ فَلَمْ يَعْرِفْ هَذَا تَوْبُهُ وَ لَا هَذَا تَوْبُهُ قَالَ يَبَاعُ التَّوْبَانِ فَيُعْطَى صَاحِبُ الثَّلَاثِينَ ثَلَاثَةُ أَخْمَاسِ الثَّمَنِ وَ الْآخَرُ خُمْسِي الثَّمَنِ قُلْتُ فَإِنَّ صَاحِبَ الْعَشْرِينَ قَالَ لِصَاحِبِ «. محمد بن يعقوب الكليني، الكافي، ج 7، صص 421 و 422، ح 2 الثلاثين اختر أَيْهَمَا شِئْتَ قَالَ قَدْ أَنْصَفَهُ